

امام و اصل نه شرقی نه غربی

سید محمد خاتمی

بسم الله الرحمن الرحيم

اصل «نه شرقی - نه غربی» اصل بنیادین انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است و در واقع جنبه سلبی اسلام ناب محمدی (ص) است که پیشوای فقید عظیم الشانمان آگاه‌ترین و شجاع‌ترین بیانگر آن بودند. بنابراین اصلی با این اهمیت و عمق و گستردگی را نه در یک سخنرانی و نه حتی در یک سمینار «اگر تمام وقت آن را نیز باین مطلب اختصاص دهنده نمی توان باز کرد و نمی توان وجوه و ششون و ابعاد آنرا نشان داد.

اگر ما بتوانیم درست مسئله را طرح بکنیم از آنجا که طرح درست مسئله نیم بیشتر حل آنرا در بردارد و اگر سخنان امروز بتواند به طرح درست و علمی این اصل بخصوص از نظر پیشوای عظیم الشأن انقلاب اسلامی بیانجامد، سخنگو از کار خود راضی است. سخن خود را متبرک می کنم به فرازی از فرمایش امام امت (قدس سره) در این باب، تا بعد به اصل انقلاب پردازم.

امام در فریاد برائت، پیامی که در سال ۱۳۶۶ برای حجاج دادند اینطور میفرمایند: «اری شعار نه شرقی نه غربی شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهای است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را بعنوان تنها مکتب نجات بخش بشریت می پذیرند و ذره ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد و کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان نباید وابسته به غرب و اروپا و آمریکا و نه وابسته به شرق و شوروی باشند. که انشاء الله به خدا و رسول خدا (ص) و امام زمان (عج) وابسته اند و بطور قطع و یقین پشت کردن به این سیاست بین المللی اسلام، پشت کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا و ائمه هده است و نهایتاً مرگ کشور و ملت ما و تمامی کشورهای اسلامی است و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی و همه مسلمانان سرتاسر عالم است، چرا که شرط ورود به صراط نعمت حق، برائت و دوری از صراط گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود.»

همانطور که انتظار است محور بررسی من اندیشه امام در این باب خواهد بود و بطور کلی برای تبیین انقلاب، تثبیت انقلاب و تداوم انقلاب راهی جز شناخت درست اندیشه، آراء و مواضع امام بعنوان بزرگترین اسلام شناس زمان ما، بعنوان معلم بزرگ امت بیدار اسلامی و بعنوان معمار مجزوه انقلاب اسلامی نیست. ما نگوئیم اسلام هست، سخن بر سر این است که کدام اسلام؟ در طول ۱۴۰۰ سال، اسلام بوده است، مبارزه هم بوده است اما انقلابی با این عظمت که بتواند جغرافیای اندیشه و سیاست جهان را دگرگون کند، نبوده است.

این انقلاب را امام بوجود آورد و آنچه منشأ انقلاب شد منظومه فکری - عملی است که در وجود مقدس امام مجسم بود. حفظ این انقلاب و تداوم آن نیز منوط به این است که این منظومه فکری و عملی و مبارزاتی را درست بشناسیم و راه آینده‌مان را تنظیم کنیم بخصوص در غیبت امام، شناختن و شناساندن این منظومه برای فرزندان انقلابی و

متفکر امام وظیفه مهمتری است چرا که تا امام برد خود سخنگوی توانای این اندیشه و این اسلام بود و در غیبت امام که در واقع دوران تأویل است هرگونه سهل انگاری در این زمینه ممکن است به تحریف اندیشه بنیادین انقلاب اسلامی و خدای نخواستگ حذف و طرد این اندیشه از صحنه زندگی منجر شود.

بنابراین نه تنها در زمینه تبیین اصل «نه شرقی نه غربی»، که در همه زمینه‌ها باید اندیشه و آراء امام را شناخت و بر اساس آن برای جمهوری اسلامی و انقلاب جهانی اسلامی، برنامه‌ریزی کرد و بکوشیم تا در این فرصت کم به اجمال، در پرتو اندیشه بلند امام اصل «نه شرقی و نه غربی» را تفسیر کنیم.

بنظر اینجانب و نیز بر اساس برداشتهائی که از مواضع حضرت امام در طول این مدت دارم، اصل «نه شرقی و نه غربی» پیش و بیش از آنکه یک اصل سیاسی باشد یک اصل فلسفی است. یک تحول در جهان بینی است که لازمه آن پدید آمدن یک سیاست خاص است. یعنی اگر ما سیاست «نه شرقی و نه غربی» داریم، لازمه و تبع آن اصل فلسفی است که در اینجای کوشم آنرا بیان کنم.

قبل از اینکه این مطلب را عرض کنم و برداشت خودم را از اصل «نه شرقی و نه غربی» با استعانت از مواضع امام بیان کنم یک نکته را بعنوان مقدمه و آماده شدن برای ورود به اصل مطلب، عرض می کنم. «نه شرقی - نه غربی» برای اولین دفعه از سوی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی مطرح نشد. این اصل سابقه طولانی دارد. در ایران خودمان اصل موازنه عدمی مرحوم مدرس را داریم و اصل موازنه منفی نهضت ملی را و در جهان، جنبش عدم تعهد را داریم که هر سه مدعی اصل نه شرقی نه غربی اند. یعنی اساس کار خود را قطع وابستگی به اقطاب قدرت مسلط جهانی می دانند. اما جز اصل موازنه عدمی مرحوم مدرس (که شاید در میان رجال سیاسی - مذهبی صد سال اخیر نزدیکترین شخصیت را به شخصیت حضرت امام داشته باشد و خود حضرت امام هم نسبت به مرحوم مدرس علاقه و عنایت ویژه‌ای داشتند) آنهم در مبانی و نه در نتایج، دو اصل دیگر یعنی اصل موازنه منفی نهضت ملی و جنبش عدم تعهد جز در اسم، هیچ نسبت و شباهتی با اصل «نه شرقی - نه غربی» جمهوری اسلامی ندارد.

بنیانگذاران جنبش عدم تعهد در دنیا عبارتند از: تیتو، ناصرو، نهر، سوکارنو و نکرومه و محوری ترین شخصیت‌ها همان تیتو، ناصرو و نهر هستند. اینها جنبش عدم تعهد را بنیاد گذاشتند با این هدف و تصور که در مقابل جو قطب و دو مرکز قدرت مسلط سیاست جهانی یعنی قطب شرق و قطب غرب، یک جریان سومی را ایجاد بکنند و خود را از سیطره و نفوذ سلطه سیاسی و اقتصادی این دو قطب رها کنند، به خود متکی باشند و تصمیمات خود را خود بگیرند.

شاید قصد خیر هم داشتند اما هم بررسی وضعیت فکری و سیاسی بنیانگذاران نهضت و هم نتیجه‌ای که جنبش عدم تعهد به بار آورد، نشان می دهد که در این امر موفق نبودند. تیتو گرچه مدعی عدم وابستگی به قطب قدرت سوسیالیستی است اما خود یکی از نادبان و مبلغان و رهبران مدعی پیروی از سوسیالیسم با اصطلاح علمی است.

ناصر در مقام اثبات و برای ساختن نظام مورد نظر خود سوسیالیسم آمیخته با ناسیونالیسم عربی را مطرح می کند و برای یکی دو دهه در دنیا بخصوص در دنیای عرب

شور و شعف ایجاد می کند.

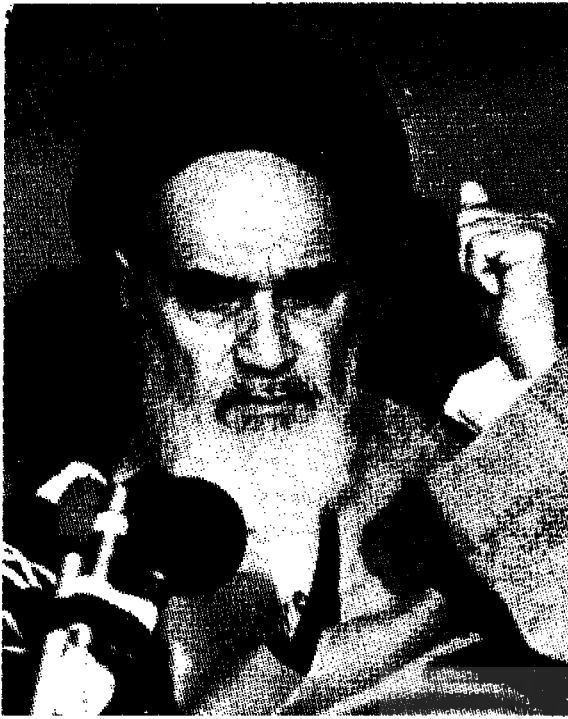
نهر و از کسانی است که به شدت دل بسته پای بند به لیبرال دموکراسی است و الگویی پیشنهادی او و انقلاب هند هم استقرار لیبرال دموکراسی در هند است بنابراین هر سه این رجال سیاسی و بنیانگذار جنبش عدم تعهد، هر کدام در مقام اثبات، چیزی را اراده می کنند که بنظر ما ریشه استکبار است. یعنی صورت آن چیزی است که ریشه استکبار است که انشاء الله ضمن مطلب شرح خواهم داد. صحبت بر سر این است که آیا ادعای عدم وابستگی به قدرتهای سیاسی شرق و غرب در ضمن سرسپردگی به مبادی و مبانی نظری امری که صورت و نتیجه آن سیاستهای شرقی و غربی است میسر است؟

بحث درباره اصل «نه شرقی - نه غربی» بدون بحث درباره پایه های نظری و ارزشی فرهنگ و تمدنی که در نهایت به دو نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شرق و غرب می انجامد، بحثی انحرافی یا دست کم بیهوده و عبث است و رهائی از شرق بر پایه يك بینش و جهان بینی و مکتب و گرایش که بطور طبیعی و ضروری به استقرار نظام های شرق و غرب بیانجامد، میسر نیست.

آنچه که منشأ تحقق نظام های شرقی و غربی و نظام های جهانخواه شرق و غرب شد، نوع بینش خاصی است که در سه چهار قرن اخیر در دنیا نسبت به جهان و نسبت به انسان ایجاد شده است و تا قومی و ملتی و مردمی خود را از این بینش رها نکند و بینشی متناسب با شأن و مقام انسان پیدا نکند و به آن دست نیابد، ادعای رها شدن از سلطه سیاسی و جهانی شرق و غرب ادعای بیهوده ای است و تجربه هم نشان داده است که هیچ يك از مدعیان، به هدف مورد نظر خود نرسیده اند. البته منظورم از نفی مجموعه نظام نظری و ارزشی غرب، نفی تمام آنچه که در شرق و غرب است، نیست. عرض کردم در این بحث در يك سخنرانی و يك سمینار هم نمیشود به نتیجه مطلوب رسید ولی در حدی که وقت و حوصله شنوندگان عزیز اجازه بدهد سعی می کنم تا حدودی این را تفسیر و شرح کنم.

مسئله دیگری که ما می خواهیم بگوئیم این است که مراد ما از «نه شرقی و نه غربی» در عمل چیست؟ وقتی می گوئیم «نه شرقی - نه غربی»، یعنی ما در تعیین مسیر زندگی مان نه می خواهیم آمریکائی باشیم و نه می خواهیم روسی باشیم. نه می خواهیم تحت سلطه قطب دنیای سرمایه داری باشیم و نه تحت سیطره و هیمنه کانون دنیای سوسیالیستی. اگر می گوئیم نه شرقی و نه غربی پس چه می خواهیم باشیم یعنی نمی خواهیم آمریکائی باشیم ولی می خواهیم آمریکا باشیم؟ نمی خواهیم روسی باشیم ولی می خواهیم روس باشیم؟ مگر ما می توانیم آمریکا یا روس شویم؟ سرمایه داری در نظام سرمایه داری غرب که «مادر شهر» آن آمریکاست به اوج خودش می رسد و همچنین نظام سوسیالیستی در شوروی. بنابراین آمریکا در آمریکا بودن از همه دنیا پیشرفته تر است همانطور که شوروی در شوروی بودن. هر چه تلاش بکنیم برای اینکه آمریکا و شوروی بشویم باز با توجه به امکانات فراوانی که آمریکا در اختیار دارد و زمینه های تاریخی و فرهنگی و تمدن و علمی، آمریکا از ما جلوتر خواهد بود و همینطور است شوروی. یعنی همواره فاصله بین کسانی که آمریکا نیستند و این تصور باطل را دارند که آمریکا بشوند و یا شوروی نیستند و می خواهند شوروی بشوند این فاصله همواره بهمین صورت باقی خواهد ماند. هر چند ما پیشرفت بکنیم با توجه به امکاناتی که آنها دارند پیشرفت سریع تری خواهند داشت مگر می گذارند يك آمریکا یا يك شوروی دیگری در دنیا پیدا بشود.

اگر ما هدفمان این باشد که آمریکائی نباشیم و آمریکا بشویم همواره يك آمریکائی مفولک و ایسته باقی خواهیم ماند بر فرض محال که ما همه امکانات را فراهم بیاوریم و بتوانیم در مقابل آمریکا يك آمریکای دیگری بشویم، آیا آمریکا شدن مطلوب ما است؟ آیا آن تفکر و آن تمدنی که بشریت را به روز میانه نشانده است و آمریکا مظهر آن است مورد نظر ماست؟ ما مدعی هستیم که عدم خوشبختی بشریت بعثت حضور و وجود نظام هائی مثل آمریکا و شوروی است و نجات بشریت در مبارزه با آن اصول و مبادی، که به نظام های جهانخواه شرق و غرب انجامیده است می باشد. پس نه در عمل میسر است که آمریکا و شوروی بشویم و نه از نظر اعتبار و ارزش برای ما مطلوب است که آمریکا و شوروی بشویم.



سرنوشت همین جنبش عدم تعهد که واقعاً بعضی از کشورهای جهان سوم خواستند از تحت سلطه و سیطره غرب و شرق رها باشند، سرنوشت عبرت آموزی است. امروز جنبش عدم تعهد میدان منازعه طرفداران آمریکا و طرفداران شوروی است. برای تأمین سیاستها و نظرات تأمین کننده منافع بنیادین آمریکا یا شوروی. برای کسانی که در جنبش عدم تعهد و سایر سازمانهای بین المللی شرکت کردند روشن است. بجای اینکه به منافع ملت های محروم اندیشیده شود بیشتر جنگ بین طرفداران آمریکا و طرفداران شوروی است این نتیجه عملی است که ما به آن می رسم.

این شرق و غرب که می گوئیم نه این و نه آن، چیست؟ شرق و غرب قطعاً يك معنای سیاسی دارد نه جغرافیائی برای اینکه امروز در مجموعه غرب استرالیا که در دورترین نقطه آسیا قرار گرفته است یا حتی ژاپن که باز از کشورهای شرقی آسیا است، می گنجد و در شرق بعضی از کشورهای آمریکائی یعنی کشورهایی که در قسمت غرب کره زمین قرار دارند. کشورهای غربی از نظر جغرافیائی داریم که جزو شرق اند و کشورهای شرقی داریم که جزو غرب اند. پس شرقی و غربی يك تقسیم بندی جغرافیائی نیست، يك تقسیم بندی سیاسی است. این شرق سیاسی و غرب سیاسی که متروپول یکی امروز آمریکا و مادر شهر دیگری شوروی است، بنظر اینجانب و با برداشتی که دارم و معتقد هستم که امام هم همینطور می دیدند، يك ریشه دارد. یعنی شرق و غرب سیاسی موجود، دو صورت و تجلی از يك واقعیت اند و روی يك سکه هستند و نه شرقی و نه غربی واقع بر خورد با آن ریشه این دو صورت است. چیست آن ریشه و نفی شرق و غرب، نفی کدام ماهیت و جوهر است که صورت آن شرق و غرب است؟ بدون تردید منشاء شرق و غرب سیاسی استکبار مدرن است. یعنی شرق و غرب امروز دو صورت از يك جوهرند و آن جوهر عبارتست از استکبار به سبک و سیاق جدید آن.

البته استکبار در سراسر تاریخ بوده است اما مهم این است که استکبار زمان خود را بشناسیم، امروز اگر همه ما، همه و قمتان را صرف لمن و نفرین وطن به فرعون زمان حضرت موسی بکنیم يك ذره از سلطه فرعون زمان خود رها نخواهیم شد. مگر اینکه فرعونیت جدید را بشناسیم. فرعون زمان موسی صورتی از استکبار بوده است که به تاریخ پیوسته است. امروز فرعونیت جدیدی است که هدف آن به بردگی کشاندن بشریت است با ادعای خدائی کردن بر بشر، احتکار کردن همه امکانات بشری در دست خود و غیره. زمان شناسی یعنی شناخت صورت استکبار و فرعون زمان، که اگر نشناسیم هر چه هم در

ذهن و در شمار مدعی مبارزه با استکبار باشیم در دام و کام استکباری باقی خواهیم ماند. مگر اینکه استکبار موجود را، استکبار مدرن را، استکبار امروز را بشناسیم و شیوه‌های برخورد با آنرا پیدا کنیم و با آن برخورد کنیم. استکبار جدید چیست؟

من به اجمال صحبت می‌کنم و امیدوارم که اصحاب فضل و علم و تحقیق در این زمینه بیشتر تلاش بکنند و نقص‌ها و عیب‌های گفته‌ها را هم خودشان در جریان تحقیق پیدا بکنند و به نتایج بهتری برسند.

جوهر استکبار زمان که «نه شرقی و نه غربی» مانفی آن است عبارتست از تفکر «سکولاریستی» غرب که بعد از رنسانس در دنیا پیدا شد. یعنی تفکری که از وحی برید، تفکری که در آغاز حرکتش با قطع رابطه با مملکت، کوشید خدا را نفی بکند و بجای آن انسان را بگذارد. «اومانیزم» غرب، «انسان‌مداری» غرب یعنی انسان بی‌خدا. یعنی انسان بریده از معنویت جای خدا را می‌گیرد. خدا، یا بکلی از صحنه ذهن و زندگی حذف می‌شود یا به چنان انزوی و وحشتناکی کشانده می‌شود که هیچ حقی برای تشریح و تکلیف مردم ندارد. خدایم شود سنگ صبوری که انسانها بصورت فردی و در خفا، وقتی مشکلات زندگی آنان را تحت فشار قرارداد، بتوانند با او راز و نیاز بکنند و خدا هم حق دخالتی در زندگی و سرنوشت انسان و در تکلیف و شکل دادن به زندگی اجتماعی انسان ندارد. البته این تفکر ریشه‌هایی دارد که باید بررسی شود و تا حدی هم طبیعی است. این تفکر ضد خدائی ناشی از آن سیستم و نظام فزریطی است که بنام دین بر بشر غربی حاکم شد، آنهم باطل بود. آنچه که در قرون وسطا بنام دین بر جامعه انسانی حاکم بود نفس‌گیر بود. جلوی رشد انسان را می‌گرفت. انسان در متن نظام قرون وسطائی که بنام دین و بنام خدا و بنام مسیح و بنام وحی بر مردم تحمیل شده بود خرد می‌شد. احساس میکرد هیچگونه آزادی ندارد، هیچگونه امکان ابراز شخصیت ندارد. و چون آن وضع، وضع انحرافی و تحریف‌شده و نادرستی از دین بود بصورت طبیعی انسانی که قصد آزادی داشت و می‌خواست از سلطه شکننده این عامل رهائی پیدا بکند احساس کرد که باید با کلیسا و با مسیحیت مبارزه بکند و احساس کرد شروع آزادی عبارتست از نفی مبنای نظام قرون وسطا یعنی: خدا و وحی.

آنچه که بد بود آن چیزی بود که بنام دین بر بشریت تحمیل شده بود بشری که قصد و هوای آزادی داشت یا منشاء دین (که اگر نباشد زندگی انسان تلخ و سخت و ناگوار است، چنانکه هست)، در افتاد و تفکر «انسان‌مدار» را بنیان گذاشت. از آن به بعد اصالت به طبیعت داده شد، اصالت به تن داده شد، رفاه مادی و ثروت و درآمد مورد احترام و تقدیس قرار گرفت و انسان «اومانیزم غرب» و انسان تفکر «سکولاریستی» غرب، انسانی بود بریده از خدا و فقط به خود می‌اندیشید. و سعادت برای او عبارت بود از برخورداری بیشتر از رفاه مادی.

بجای انسان با فضیلت که پیشنهاد ادیان الهی هستند، انسان مقتدر گذاشته شد، اما چه اقتداری میزان اقتدار انسان در تمدن جدید عبارتست از قدرت بیشتر او برای تصرف در طبیعت و استخدام قوای طبیعت در مسیر منافع مادی خودش، این شد انسان مقتدر امروز بجای انسان با فضیلت، در حقیقت ادیان: این استکبار زمان ما است و همین تفکر به نظامهای سیاسی که امروز در دنیا هستند انجامید و دو قطب قدرت آن در شرق و غرب وجود دارند. هر دو قطب هم در این مبانی و مبادی و اصول مشترک اند. میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم در مبانی و مبادی و اصول نظری که مبنای تمدن جدید است هیچگونه اختلافی وجود ندارد. معنویت و غیب در هر دو نظام نفی می‌شود، انسان يك موجود زمینی است که سرنوشت آن منحصر در دست خودش است هیچ نیازی به وحی و به غیب و ملکوت ندارد سعادت او در تأمین نیازهای مادی او تحقق خواهد یافت. هدف انسان، پیشرفت و تغییر تکامل و رفاه مادی است.

تفاوت بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم در طی مسیر از آن مبدأ تا این مقصد است. مبدأ و مقصد یکی است. یکی می‌گوید با آزادی فردی می‌توان از این مبدأ فکری به آن مقصد زندگی و اجتماعی رسید. یکی می‌گوید با محدود کردن آزادی فردی به نفع جمع برای تأمین عدالت اجتماعی. پس شرق و غرب از نظر بنیاد و ماهیت تفاوتی ندارند. «نه شرقی» نه غربی» یعنی نفی همان بنیاد و طبعاً عرضه بنیادی دیگر که بتواند جوایبگویی

نیازهای بشر باشد.

نظام‌های اجتماعی چیست؟ نظام‌های اجتماعی امتداد وجود انسان در خارج هستند اگر انسان مستکبر بود، نظام اجتماعی نیز نظام استکباری خواهد بود، استکبار بهر صورتی که بود، تجلی پیدای کند در نظام‌های اجتماعی متناسب با آن، استکبار و استکبار چیست؟ استکبار یک امر درونی است که آثار و لوازم خارجی دارد. از نظر قرآن استکبار چیست؟ استکبار عبارتست از: اعراض از حق و فراموش کردن خدا و فقط خود را دیدن. دوایه در اینجا می‌خوانم و آیات فراوانی در قرآن هست که انشاءالله رجوع می‌کنید:

«المکرم الہ واحد والذین لا یومنون بالاخره قلوبهم منکره وهم مستکبرون»
 آفریدگار شما، معبود شما، خدای یگانه است. آنان که به آخرت و به غیب و به روز جزا ایمان ندارند قلوبشان و دل‌هایشان منکر است، باور ندارند حقیقت را و اینها مستکبرند. اعراض از آخرت و از الله منشاء استکبار است.

«افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم، ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون»
 آیه ۸۷ از سوره بقره است، خطاب به کافران و مستکبران می‌گوید آیا هر آنگاه که پیامبری آمد و مطالبی گفت که با هوس و خودخواهی سازگار نبود، استکبار کردید؟ دسته‌ای از شما حق را تکذیب کردید و دسته‌ای هم بالاتر از تکذیب به مقابله و معارضه و حرب با حق برخاستید.

استکبار وقتی است که انسان حق را نفی پذیرد. آنچه که با هوای نفسش و خواهشهای شخصی اش و درونی و نفسانی اش سازگار نیست، آنرا نفی می‌کند و استکبار پیدا می‌شود.

استکبار اعراض از حق است و ببینید تمدن جدید شروع آن با اعراض از حق است. هر چند که آنچه بنام حق بر مردم قبل از دوره تمدن جدید تحمیل میشد، آنهم باطل بود ولی آنها بجای اینکه این صورت دینی باطل را نفی بکنند، جوهر دین را نفی کردند و اساس تفکر و تمدن و جریان جدید تاریخ را نهادند.

این استکبار زمان ما (آن پیش و آن نظام ارزشی) بطور طبیعی در خارج بصورت نظامهای استکباری و نظامهای شرقی و غربی تجلی میکند. خصوصیت مستکبر که خدا را نفی بیند و حق و کمال را نفی بیند فقط خود را می‌بیند و به خود می‌اندیشد، این است که همه چیز را برای خودش می‌خواهد. این خصوصیت استکبار است، این خصلت، این سحیبه، این ملکه استکبار در خارج است که امتداد پیدا می‌کند، بصورت نظام‌های انحصار طلب، مسلط، زورگو، که حتی انسان‌های دیگر را استخدام می‌کند و مگر شرق و غرب ماهیت شان جز این است؟

امام بزرگوار ما راه نجات را بازگشت به اصالت الهی می‌دانند و «نه شرقی و نه غربی» تحقق نخواهد یافت مگر اینکه امت اسلامی مجدداً خود را باور کند و میراث‌های عظیم علمی، فرهنگی و ارزشی خود را بر آن اساس تنظیم کند. البته در اینجا نه مجال است و نه حوصله جلسه‌ما که رجوع کنیم به آثار بلند و عرفانی عمیق امام. آشنایان به امام، کم و بیش می‌دانند که امام بخاطر این اصل (دستیابی به عرفان عمیق اسلامی و توحیدی)، یکی از برجسته‌ترین متفکران و معلمان تاریخ اسلام اند. اما حتی در همین آثار سیاسی و اجتماعی حضرت امام بعد از انقلاب هم تذکر باین معنا که راه نجات از استکبار بازگشت به خود است وجود دارد.

امام می‌گویند که: «مطمئن باشید قدرتهای شرق و غرب، همان مظاهری محتوای دنیای مادی اند که در برابر خلود و جاودانگی دنیای معنوی قابل ذکر نمی‌باشند.»
 امام در مطالب خودگاه شرق و غرب فکری را اراده میفرمایند که در آنجا شرق را با دید مثبت و غرب را با دید منفی در برابر همدیگر قرار می‌دهند. منظور اینجا همان بنیاد تفکری است که شرق سیاسی و غرب سیاسی از آن ناشی شدند و آن غرب فکری و غرب فلسفی است که از بعد از رنسانس تجلی و ظهور پیدا می‌کند در تاریخ ما. در مقابلش شرق است که دنیای اسلام مظهر آن است و کشورهایی که دارای یک هویت ملی و بومی و فرهنگ خاص خودشان بودند.

امام در اینجا شرق را با دید مثبت در مقابل غرب به معنای غرب فکری قرار می‌دهند. خطاب به دانشجویان میفرمایند: «شما دانشجویان عزیز خودتان در صدد باشید که از



در غرب هم پیشرفته‌تر است) نیست، بلکه دعوت به این است که جامعه به بلوغ و کمال سیاسی و فرهنگی و اجتماعی برسد که از یکطرف قدرت و توان این را داشته باشد که تابع سیاست و اقتصاد غرب و شرق نشود و از سوی دیگر قدرت انتخاب عناصر مثبت تمدن غرب و شرق و قدرت پیدا کردن جایگاه آن عناصر در مجموعه نظام مطلوب و ایده‌آل خود را داشته باشد و این قدرت را که عناصر اخذ شده و اقتباس شده از تمدن قبلی را در جای خود بنشاند، داشته باشد و در مقابل منظومه فکری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی غرب و شرق منظومه اسلامی را قرار دهد که از همه جهات مثبت تمدن غرب و سیاست شرق و سیاست غرب برخوردار باشد، بعلاوه جنبه‌های مثبتی که غرب و شرق فاقد آن هستند و بخاطر فقدان این جنبه‌ها است که بشریت به روز سیاه نشانده شده است.

استعمار، فاشیسم، آدمکشی و آدم خواری و چپاول منابع مادی و منابع معنوی کشورها را که ما داریم می بینیم، اینها مریوط به جنبه‌های منفی است. اصلاً مگر یک تمدن جز با گرفتن عناصر مثبت تمدن قبلی و کمال بخشیدن به آن می تواند بوجود بیاید و پایدار باشد. خود تمدن غرب که امروز به این غول آسانی رسیده است، آمده جهات مثبت را از تمدن اسلامی گرفته گرچه در جنگهای صلیبی غرب موفق نشد بیت المقدس را بگیرد و شکست خورد اما یک پیروزی بدمست آورد یعنی در دنیای شرق با یک تمدن پیشرفته آشنا شد. علم، تکنیک، دانش و ایدئولوژی، روش تحقیق را از شرق گرفت و رفت اینها را با آن نظام فکری و ارزشی خودش شکل داد.

امروز هم این انقلاب اسلامی به ثمر نرسد مگر اینکه در عین نفی شرق و غرب، جنبه‌های مثبت تمدن و تفکر غرب و شرق را بگیرد و در نظام مطلوب خود باور کند با هدف وجهتی که مورد قبول ما است. امام می فرمایند: «ما با تمدن مخالف نیستیم، با تمدن صادراتی مخالفیم»، تمدنی که خودمان عناصر مثبت آنرا انتخاب کنیم این عین وظیفه ما است. تمدنی که بیاید ظواهر را بر ما تحمیل بکنند و ما را از یک طرف بصورت زائده سیاست و فرهنگ غرب در بیاورند و از طرف دیگر، به صورت بازار مصرف غرب و شرق، مخالفیم. امام می فرمایند: «با تمدن صادراتی مخالفیم. تمدن صادراتی ما را به این روز نشانده است. آزادی صادراتی است که بچه‌های ما را به فحشا کشانده و مراکز فساد هر چه خواست زیاد شد به اسم آزادی».

باز امام در صحیفه انقلاب (وصیتنامه) می فرمایند:

«و ادعای آنکه اسلام با نوآوریها مخالف است همان سان که محمدرضا پهلوی مخلوع می گفت که اینان می خواهند با چارپایان در این عصر سفر کنند یک اتهام ابلهانه بیش نیست زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوری ها اختراعات و ابتکارات و صنعت های پیشرفته است که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد هیچگاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد بلکه علم و صنعت مورد تأکید قرآن مجید است».

بحث من طولانی شد سعی می کنم که خیلی اجمالی در ظرف چند دقیقه آن جنبه سلیبی ونفی ای که همان «نه شرقی و نه غربی» باشد بگویم و بعد جنبه‌های اثباتی و ایجابی که مورد نظر حضرت امام بود برای ایجاد یک کانون قدرت در برابر شرق و غرب، آن را هم می گویم.

ما و دنیای اسلام با غرب چهار نوع برخورد داشته ایم سه نوع آن غلط بوده و نوع آخرش مطلوب که مظهر آن برخورد و بهترین هدایت کننده این برخورد، حضرت امام امت بودند

۱- یک برخورد با غرب نفی مطلق بوده یعنی جامعه مذهبی ما اول که غرب آمد توی صحنه، چشمش را بروی واقعیت بست و اصلاً بجای اینکه این غرب را بشناسد، راه مقابله با او را بیابد، خوبهای آن را بگیرد و بدیهای آن را دفع بکند، بدون پیله ذهنیت خود رفت و در را بروی هر چه جز آنچه که در دست او بود که آن سنت ها و ذهنیت هائی بود که معلوم نبود همه آن هم با اسلام موافق باشد، فرورفت در را بروی خود بست، غرب را نفی کرد، تکنولوژی را نفی کرد، دانش را نفی کرد یک، نه، نه بزرگ به غرب گفت.

نتیجه آن چه شد؟ این شد که روز بروز مذهب و دین از صحنه زندگی جدا شد. به خاطر ذهنی شدن خودش و دور ماندن از واقعیات ناتوان شد از اینکه واقعیت های موجود را بشناسد و راه حل برای مشکلات پیدا کند و این نوع برخورد با غرب دین را در معرض نابودی قرار داد.

غرب زدگی بیرون بیاید و گم شده خود را پیدا کنید. شرق، فرهنگ اصیل خود را گم کرده است و شما که می خواهید مستقل و آزاد باشید باید مقاومت کنید»^(۱)

امام در بسیاری موارد هم، شرق و غرب را شرق و غرب سیاسی مرادمی کنند و در مقابل کل دنیای استضعاف و بخصوص دنیای اسلامی قرار می دهند. شرق و غرب سیاسی که دوفرزند غرب فکری هستند. از جمله در وصیتنامه بسیار پرمحتوای خودشان می فرمایند.

«از جمله نقشه هائی که مع الاسف تأثیر بزرگی بر کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی بجای مانده بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است. بطوریکه فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را بالاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند و دل بستگی به یکی از دو قطب را از فرایض غیر قابل اجتناب معرفی کردند. قصه این امر غم انگیز، طولانی و ضربه هائی که از آنان خورده و اکنون نیز می خوریم کشنده و کوبنده است.»^(۲) (غرب فکری در مقابل شرق فکری اسلامی و غرب و شرق سیاسی در مقابل باز شرق فکری و دنیای اسلام)

راه نجات بازگشت به خود است پیدا کردن یک سکو برای پرش به دنیای تازه ای که ابتکار عمل در دست خودمان باشد که باز این مسأله در فرمایشات حضرت امام موج می زند. از جمله در وصیتنامه سیاسی - الهی می فرمایند:

«و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یاس را از خود دور کند و چشم داشت به غیر خود را نداشته باشد، در دراز مدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد. و آنچه انسانهای شبیه به اینان به آن رسیده اند شما هم خواهید رسید بشرط اتکال به خداوند و با اتکاء به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی ها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از سلطه اجانب»^(۳)

نه شرقی و نه غربی حاصل نمی شود مگر اینکه نسبت به مبنای شرق و غرب سیاسی یعنی غرب فکری، موضع خودمان را مشخص کنیم و یکوشیم از سلطه غرب فکری که تمدن جدید مظهر و نمود خارجی و عینی آن است

و دو نظام سیاسی کاپیتالیستی و سوسیالیستی مظاهر سیاسی اندر هائی پیدا کنند. اما نفی شرق و غرب به معنی نفی دست آوردهای اندیشه و تلاش فکری بشری نیست، هرگز.

یعنی وقتی می گوئیم نه شرق و نه غرب و ما غرب را نمی پذیریم باین معنی نیست که آنچه را بشر در اثر اندیشه و علم بدمست آورده است پلید است. مراد از نفی شرق و غرب چیز دیگری است، مراد نفی یک مجموعه است. نفی تمامیت غرب است و نفی اینکه غرب تمام حق است و نفی نظام ارزشی است که مبنای نظام زندگی غرب است. نفی بینشی است که غرب نسبت به انسان، جهان و خدا و روابط انسان ها با یکدیگر و روابط انسان با طبیعت دارد و الا دستاوردهای علمی و فکری بشر هم مقدس اند و هم رمز ماندگاری بشریت. مگر می شود بدون علم و تکنولوژی یکروز هم زندگی کرد. نفی شرق و غرب نفی دستاوردهای مثبت اندیشه بشری (که بخاطر امکاناتی که بیشتر دارند،

اسلامی برای همیشه پناهگاه مسلمانان آزاده جهان است و کشور ایران بعنوان يك دژ نظامی آسیب ناپذیر نیاز سربازان اسلام را تأمین و آنان را به مانی عقیدتی و تربیتی اسلام و همچنین به اصول و روشهای مبارزه علیه نظامهای کفر و شرک آشنای سازد.

این پشتوانه جهانی انقلاب اسلامی است در مقابل قدرت و وحشتناک نظامی و سیاسی و تکنولوژی شرق و غرب. در يك کلمه انقلاب اسلامی با شعار «نه شرقی نه غربی» آغاز مرحله جدید تاریخ است و امام تنها آفریننده يك انقلاب که سرنوشت ایران را دگرگون کرد نیست. امام بنیانگذار حرکتی است که روبرو آینده دارد و به یاری حق و به همت فرزندان انقلابی امام در سراسر جهان سرنوشت تاریخ بشر را عوض خواهد کرد.

انقلاب اسلامی آغاز مرحله جدید در سرنوشت بشر است، در هنگامه‌ای که تمدن غرب با همه زرق و برق خود پویان راه رسیده است و در درون و بیرون دچار بحران است. بحران اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی در درون غرب و بحرانی که جهان‌خواری غرب در سراسر دنیا آفریده است و بحرانی که دنیای سوسیالیسم را به آشفتگی کشانده و آن را در آستانه فروپاشی تمام قرار داده است اینها همه نشانه‌هایی از پیری و از کارافتادگی تمدنی است که بمدت چهار قرن نفس بشریت را گرفت و همه امکانات آن را در مسیر منافع و اهداف قدرتمندان بکار گرفت، ما امیدواریم اینک که امام در میان مانیت اندیشه امام که بروشنی و وضوح در میان ما است مبنای تثبیت و تحکیم این انقلاب بشود و در آینده‌ای نه چندان دور شاهد باشیم که اسلام و پرچم اسلام ناب محمدی (ص) در سراسر دنیا به اهتزاز درآمده است.

- (۱) - صحیفه نور، جلد یازدهم، صفحه ۱۸۶، تاریخ ۶۸/۱۰/۱۳
- (۲) - صحیفه انقلاب (و صینامه امام) صفحه ۱۴ و ۱۵، بند ۵
- (۳) - همان منبع، صفحه ۱۶



بقیه از صفحه ۲۵

- پیگیری سیاست فقرزدائی و حاکمیت هرچه بیشتر مستضعفان
- شناخت دقیق اسلام ناب محمدی و تبیین و تفاوت آن با اسلام آمریکائی
- مبارزه علمی - فرهنگی با غرب گرائی، مصرف گرائی، و روشنفکر زندگی، تبحر گرائی، اندیشه ناسیونالیستی و ملی گرائی
- زدودن خرافه، افسانه و پیرایه از دامان اسلام اصیل
- آشنا ساختن هرچه بیشتر ملت‌ها به مسئله «ولایت فقیه» و حاکمیت درست و اصولی آن در جامعه
- اجرای قوانین زندگیز و رهائی بخش اسلام در زمینه مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی
- بررسی، شناخت و به کارگیری اقتصاد سالم اسلامی
- پیگیری سیاست نه شرقی - نه غربی و مبارزه با استکبار جهانی
- پیگیری و پافشاری در راه صدور انقلاب اسلامی
- تأمین آزادی های فردی و اجتماعی

و...
از دیگر اهداف و آرمانهای مقدس امام است که باید از سوی مسئولان نظام جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار گیرد و به کار بسته شود.

باید به این نکته توجه داشت که در پیش گرفتن سیاست بازسازی کشور بدون دنبال کردن سیاست رزمی - دفاعی و اجرای تمرین های نظامی و ساختن پناهگاه‌ها و آماده نگاه داشتن توده‌ها برای هجوم احتمالی دشمن و دشمنان و تأمین وسایل و تجهیزات نظامی، می توان گفت انحراف از راه و اندیشه امام است و زینتهای جبران ناپذیری می تواند به دنبال داشته باشد.

- ۱- قرآن کریم - سبأ - ۳۴/۳۵
- ۲- حکومت اسلامی یا ولایت فقیه - درس یازدهم - ص ۳۲

۲- برخورد دوم خودباختگی مطلق بود یعنی يك عده در جهان اسلام و جهان سوم پیدا شدند که گفتند غرب از این مسیر پیشرفت کرده است، چاره کار این است که ما از این مسیر برویم و در ایران خودمان هم یکی از این افراد گفته بود راه نجات ما این است که از مغز سر تا ناخن پا فرنگی شویم این هم يك نوع برخورد.

۳- برخورد سوم، برخورد با غرب بود اما با دید و روشی باطل، یعنی قصد مبارزه با غرب با شیوه‌ای باطل که بسیاری از روشنفکران دچار این خطا و اشتباه شدند. قصدشان این بود که با سلطه سیاسی و استعمار شرق و غرب مبارزه کنند اما مبارزه با غرب را خواستند با نسخه‌ای که غرب پیچیده بود، انجام دهند - چپی های ما و لیبرال ماب های ما اینکار را کردند.

آخر مگر مارکسیسم و سوسیالیسم را خود غرب برای نجات مبنای تمدن خودش مطرح نکرد؟

۴- برخورد چهارم، برخورد تفصیلی با غرب بود که اولاً ما در مقابل غرب خودمان را بشناسیم و ثانیاً ببینیم آیا تمام آنچه که غرب دارد درست است یا خیر؟ غرب خیلی چیزهای بد دارد هر چند که چیزهای خوب هم دارد و باید تفکیک شود بین جهان بینی غرب و نگرشی که به انسان دارد و بین جنبه‌های تخریبی و دستاوردهای غرب، اگر علم و تکنولوژی در غرب بیشتر است بخاطر آن است که آن را در انحصار خود در آورده است و جلوی پیشرفت انسانهای دیگر را گرفته است.

خوب حالا اسلامی که عرضه می شود و امام مظهر آن هست کدام اسلام است؟ هر اسلامی نمی تواند در مقابل غرب بایستد، آنچنانکه ما اسلام را داشتیم و با اینحال تحت استعمار نیز بودیم. این اسلام باید دید جهانی داشته باشد. استکبار، جهانی است یعنی امروز آنچه که بر دنیا حاکم است، سیستم های نظامی اقتصادی است که ریشه آن در دست قدرتهای بزرگ است. استکبار يك وجه جهانی دارد. آمریکا تنها نیست شوروی تنها نیست. يك سیستم هست که در دنیا حاکم می باشد و سررشته آن در دست آمریکا و شوروی است. بنابراین:

- ۱- مبارزه با استکبار جز با مکتبی که دید جهانی داشته باشد، امکان ندارد.
- ۲- علاوه بر آنکه دید جهانی باید داشته باشیم باید يك برداشتی متناسب با زمان از اسلام داشته باشیم با حفظ مبنای اسلامی.
- ۳- در مقابل شرق و غرب با چه ابزارهایی می خواهیم مقابله کنیم با همان ابزارهای قدرتی که آنها دارند می خواهیم مبارزه کنیم؟ ما هر چند پیشرفت کنیم از نظر امکانات مادی و نظامی به آنها نمی رسیم. این انقلاب جدید نیازمند به يك نیروی تازه است. نیروی تازه‌ای که شرق و غرب نداشته باشند و اسلام بتواند با این نیروی جدید در مقابل شرق و غرب بایستد و مسیر خود را در آینده مشخص کند و آن نیروی ایمان مردم است. اصل اساسی اسلام که می تواند آزاد ساز باشد مردمی بودن اسلام است. به اتکاء قدرت مردم است که می توانیم در مقابل شرق و غرب بایستیم این قدرتی است که شرق و غرب ندارند.

دنیای رفاه زده و مصرف زده شرق و غرب آماده تحمل مشکلات و مصائب نیست اما مردم مؤمن و معتقد و آماده شهادت هستند که می توانند در مقابل سهمگین ترین و مخرب ترین سلاحهای شرق و غرب بایستند. پایگاه قدرت ما محافل میاسی و پیمانهای نظامی دنیا نیستند. اینها همه مخالف ما هستند. پایگاه جهانی ما مستضعفان جهان هستند اگر اسلام بدون خود در يك کشور بپردازد و غافل بشود از روحیه مستضعفان جهان محکوم به شکست می باشد.

من يك جمله را از امام می خوانم در پیمای که به حجاج دادند:

«من بصراحت اعلام می کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه گذاری می کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکند و جلوی جاه طلبی و فزون طلبی صاحبان قدرت و پول و فریب را نگیرد. ما باید برای پیشرفت اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه ریزی کنیم. باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نمائیم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم. ما اعلام می کنیم که جمهوری